خبر

برگزاری کنگره شهدای استان تهران در سال ۱۴۰۲

رئیس سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس ارتش گفت: «برگزاری یادواره شهدا نیازمند استفاده از همه ظرفیت‌هاست لذا با همیاری و همدلی تولیت امامزادگان، مساجد، سازمان‌های لشکری و کشوری در تسهیل برگزاری کنگره بزرگداشت شهدا در تهران اقدام کرده‌ایم.» امیرسرتیپ دوم محمدرضا فولادی با اعلام این خبر افزود: «قرار شد نشستی با مسئولان فرهنگی تولیت آستان حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) داشته باشیم و نظر به اینکه شهری ۵۵۱ شهید به کشور تقدیم کرده است، از ظرفیت‌های آستان مقدس حضرت عبدالعظیم(ع) استفاده کنیم. مقرر شد با همکاری و همراهی همه مردم در سازوکارهای مختلف بتوانیم در بزرگداشت یاد شهدا اقدام ارزشمندی انجام دهیم.» امیر فولادی در مورد برنامه کنگره شهدای استان تهران در سال ۱۴۰۲ گفت: «قرار است سال آینده کنگره شهدای استان تهران برگزار شود که به‌دنبال آن یادواره‌هایی در تمام تهران بزرگ و شهرستان‌های اطراف تهران برگزار خواهد شد.»
رئیس سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس ارتش ادامه داد: «برای برگزاری این یادواره ضرورت دارد که از تمام ظرفیت‌های استان تهران استفاده شود؛ لذا بنا داریم در یک هم‌افزایی، همراهی و همدلی از تمام استان‌های مقدس امامزاده‌ها، مساجد، سازمان‌های لشکری و کشوری برای انجام مسئولیت بزرگ کنگره بزرگداشت شهدا در تهران استفاده کنیم چرا که این شهدا مربوط به مردم هستند.» امیر فولادی گفت: «شهدا با هم تفاوتی ندارند. در بزرگداشت شهدا هم سازمان‌های لشکری و کشوری و هم مردم باید دست به‌دست هم دهند تا کار بسیار خوبی انجام گیرد.»

خبر

درخواست یک برنامه از مردم

روایت‌های ناب از دفاع‌مقدس را با ما در میان بگذارید

«راویان کهکشان» به کارگردانی علی فراهانی‌صدر با موضوع روایت‌های شنیده‌نشده از دوران دفاع‌مقدس به‌زودی وارد مرحله تولید می‌شود. به گزارش روابط عمومی پروژه، این برنامه عنوان یکی از جدیدترین تولیدات مرکز مستند و تلویزیونی سوره است و قرار است توسط دیبافیلم ساخته شود.
راویان کهکشان برنامه‌ای گفت‌وگومحور است که قصد دارد به روایت‌های ناب و شنیده‌نشده از دوران ۸سال دفاع‌مقدس در گفت‌وگو با قهرمان‌های برآمده از دل مردم بپردازد. در همین راستا عوامل سازنده بر آن شدند تا از مردم در شهرهای مختلف ایران بخواهند اگر سوژه‌ای را می‌شناسند که داستانی جذاب برای روایت دارد، به آنها معرفی کنند.
افراد علاقه‌مند می‌توانند تا ۱۰ مردادماه اطلاعات سوژه خود را به شماره همراه ۰۹۱۰۸۳۶۰۰۲۴ در واتساپ ارسال کنند تا درصورت تأیید عوامل سازنده از آنها در برنامه بهره‌برده شود. این برنامه به کارگردانی علی فراهانی‌صدر و تهیه‌کنندگی مهدی مستوفی برای پخش از تلویزیون در هفته دفاع‌مقدس ساخته خواهد شد.

معرفی کتاب

سروده‌هایی از شاعران گیلانی

«افق قاف» کتاب تذکره شاعران پایداری استان گیلان با نگارش و تدوین نویسنده، پژوهشگر و شاعر گیلانی اسماعیل محمدپور، منتشر و وارد بازار کتاب شد. «افق قاف» دربرگیرنده زیست‌نامه و اشاره‌ای به سروده‌های ۱۳۵ شاعر گیلانی با موضوع پایداری، مقاومت وطنی و جهان وطنی است. اسماعیل محمدپور، درباره شکل‌گیری این اثر گفته است: «تلاش شده با جستاری مختصر، آثار شاعرانی که طی ۴دهه درخصوص یکی از بزرگ‌ترین بن‌مایه‌های ادبیات معاصر جهان، یعنی پایداری، جنگ، میهن و دفاع‌مقدس، شعر سروده‌اند، جمع‌آوری شود و حاصل آن در قالب کتاب برای عموم قابل دسترس باشد.» او در بخشی از مقدمه کتاب نوشته است: «کتاب حاضر مجموعه‌ای از سروده‌های پایداری شاعران گیلان را همراه با زیست‌نامه و اشاره‌ای به آثارشان دربرمی‌گیرد. دامنه تعریف «پایداری» در قرن معاصر از نهضت جنگل در گیلان گرفته تا قیام مردم مشهد در قضیه گوهرشاد، وقایع دهه ۵۰ قم، تبریز، ورامین و دیگر شهرها و جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق علیه ایران در دهه ۶۰ شمسی، نهضت‌های مقاومت اسلامی شکل گرفته در منطقه غرب آسیا در دهه‌های اخیر، نهضت بیداری اسلامی و مقاومت مردمی عراق، سوریه و ایران در برابر تاتارهای عصر مدرن -تروریست‌های داعش- در سال‌های نه‌چندان گذشته و مفاهیم و موضوعات وطنی و جهان‌وطنی گسترده شده است. در همین دامنه تعریف است که شعرهای شمس لنگرودی، م. مؤید و بیژن نجدی با شعرهای غلامرضا رحمدل، بهمن صالحی و عبدالرضا رضایی‌نیا به یک نقطه تلاقی می‌رسند.» «افق قاف» در ۱۰۱۷ صفحه به همت انتشارات رج و با حمایت اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس گیلان منتشر شده است.

تصویرسازی: بهرام غروی

سرنوشت فرمانده سری‌ترین قرارگاه جنگ

سردار هور؛ سیدعلی هاشمی به روایت همرزمانش

گزارش

مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

نخبه نظامی بود؛ بی آنکه در دانشگاه این درس را خوانده باشد. تبحر زیادش در پیشبرد امور نظامی این ذهنیت را ایجاد می‌کرد که گویی برای جنگاوری تربیت شده است. با توجه به نقش تأثیرگذارش در اجرای عملیات‌ها اگر او را یکی از بی‌باک‌ترین و متفکرترین فرماندهان جنگ بنامیم بیراه نگفته‌ایم. سردار شهید سیدعلی هاشمی یا حاج علی رزمنده‌ها، قهرمانی است که برای حفاظت از منطقه هور در دوران دفاع‌مقدس زحمات زیادی کشید. نقش‌آفرینی در عملیات‌های مهمی چون بیت‌المقدس، خیبر و بدر از جمله فعالیت‌های او است. اما مهم‌تر از همه حفاظت از جزایر مجنون و فرماندهی قرارگاه نصرت است که شهید هاشمی در کارنامه نظامی خود دارد؛ قرارگاهی فوق‌سری و استراتژیک در دل هورالهویزه؛ جایی که سردار هور با طراحی تاکتیک‌های جنگی عراقی‌ها را به زانو درآورد. این رزمنده، سرانجام در تیرماه سال ۱۳۶۷ هنگام حمله عراق به جزایر مجنون به شهادت رسید و پیکرش بعد از ۲۲سال به آغوش خانواده بازگشت. خاطرات او را از زبان عوضعلی حیدرپور، همرزم شهید می‌شنویم.

پزشکی که مدافع خوزستان شد

چند روزی از اعلام قبول‌شدگان آزمون سراسری می‌گذشت. سیدعلی رشته پزشکی دانشگاه مشهد قبول شده بود. آرزویی در سر می‌پروراند که پزشک می‌شود و کمک حال مردم اما این خوشی دیری نپایید که جنگ شروع شد. سیدعلی رفتن به دانشگاه را به زمان دیگری موکول کرد. با خودش گفت: «دفاع از ایران واجب‌تر است.» خوزستان را مثل کف دستش می‌شناخت. اصالتش اهوازی بود و به همین دلیل به زبان عربی هم مسلط بود. همپای دیگر جوانان خوزستانی اسلحه به‌دست گرفت. در روزهای سختی که خرمشهر پشت سر می‌گذاشت سیدعلی مردمیدان بود. برای دفاع از این شهر می‌جنگید؛ مردانه و شجاعانه. در آزادسازی خرمشهر هم نقش پررنگی داشت. انگار خمیره‌اش برای رزم شکل گرفته بود. با اینکه سررشته‌ای از فنون نظامی نداشت اما آنقدر ماهرانه کارها را پیش می‌برد که گویی سال‌ها مشق جنگ کرده است. بارها می‌شد حاج علی در محور کرخه آب کانال سلمان را که در مسیر تردد عراقی‌ها بود باز می‌کرد و مانع پیشروی آنها می‌شد. دیگر اینکه توانسته بود نخستین محور غربی خوزستان را از دشمن پاکسازی کند که این خود اتفاق مهمی به شمار می‌آمد.

شناسایی هور با کمک نیروهای بومی

اواخر سال ۶۱، قرارگاه نصرت با هدف شناسایی منطقه هور و عبور از این منطقه به‌سوی خاک عراق ایجاد شد. سردار محسن رضایی، شهید هاشمی را به‌عنوان فرمانده این قرارگاه فوق‌سری انتخاب و او را مسئول شناسایی منطقه هور کرد. حاج‌علی برای پیشبرد کارها روش جالبی را به‌کار گرفت و به سراغ مردم بومی آنجا رفت. ارتباط دوستانه‌ای با آنها برقرار کرد و بعد از جلب اعتمادشان خواست که اطلاعات این منطقه را در اختیارش بگذارند. این اقدام شهید هاشمی جواب داد. با کمک افراد بومی هور و نیروهای زبده نظامی، رزمنده‌ها در عملیات‌های بدر و خیبر پیروز شده و موفق به گرفتن جزایر مجنون شدند. پس از این ماجرا سردار رضایی محافظت از جزایر مجنون را برعهده شهید هاشمی گذاشت. عوضعلی حیدرپور، همرزم شهید هاشمی درباره او خاطرات زیادی دارد: «حاج‌علی از فرماندهان متفکر و شجاع بود. خوب فکر می‌کرد و خوب عمل می‌کرد. در زمانی که قرارگاه نصرت فعال بود من از اصفهان به آنجا اعزام شده بودم. شهید هاشمی برای محافظت از هور و جزایر مجنون خیلی زحمت کشید.»

من عقب‌نشینی نمی‌کنم

سال ۶۷، عراق برای بازپس‌گیری جزایر مجنون عزمش را جزم کرد. رژیم بعثی می‌خواست فاو را هم پس بگیرد، تا جبهه غرب هم پیشروی کرده بود. حاج علی می‌گفت: «صدام کمین کرده که هم شلمچه را بگیرد و هم جزایر مجنون را.» برای همین همتش را مضاعف کرده بود. حیدرپور به آن روزها برمی‌گردد: «من آن زمان مسئول بهداری بودم و مرتب حاج‌علی را می‌دیدم. یک روز به او گفتم اینجا ماندن ما عاقلانه نیست. مرتب هلی‌کوپترها اعلامیه پخش می‌کردند که می‌خواهند سوم تیر حمله کنند. به حاج علی گفتم منطقه را تخلیه کند اما او گفت عقب‌نشینی نمی‌کند. چند روز قبل‌تر به رزمنده‌ها گفته بود دشمن باید از روی نعش من رد شود تا جزایر مجنون را بگیرد. اگر این کار را کرد من برنمی‌گردم.»

نجات ۱۶هزار بسیجی

حیدرپور روز چهارم تیر را فراموش نمی‌کند. گرمای هوا بیداد می‌کرد. از آسمان و زمین بمب و خمپاره می‌ریخت. دشمن منطقه را با گاز شیمیایی خردل آلوده کرده و امکان نفس کشیدن را برای همه سخت کرده بود. حاج علی در قرارگاه نصرت مشغول بررسی وضعیت بد منطقه بود؛ یک دلش با نیروهایی بود که در مرداب گیر کرده بودند و یک دلش آشفته از مصدومان شیمیایی. به سردار موجی‌زاده، همرزمش، مرتب گوشزد می‌کرد: «به یاری بسیجیانی بروید که در مرداب گیر افتاده‌اند.» هر چند دقیقه این جمله را تکرار می‌کرد. تعداد بسیجی‌ها یکی‌دو تا نبود. ۲۴هزار نفر بودند. در این حین از مقامات بالادست دستور رسید که نیروها منطقه را ترک کنند. حاج‌علی گفت: «من عقب نمی‌آیم. بیایم عقب به مردم چه بگویم؟ بگویم بچه‌هایتان را رها کردم و خودم برگشتم؟!» خودش با ۱۳نفر در قرارگاه ماند و باقی رزمنده‌ها را راهی کرد. فقط فریاد می‌زد: «کسی جا نماند.» برای اینکه رزمنده‌ها محل را ترک کنند به آنها وعده می‌داد که او هم به‌زودی به آنها می‌پیوندد اما نیامد. جنگید و با درایتش توانست ۱۶هزار بسیجی مانده در مرداب را نجات دهد.

هور بود و بوی گوشت سوخته

منطقه تقریبا خالی شده بود از رزمنده‌ها. دشمن از هر سو حمله می‌کرد. خیلی از بچه‌ها به‌سوی نیزارها رفته بودند تا شاید نجات پیدا کنند اما بعثی‌ها با آتش زدن نیزارها راه را بر آنها بسته بودند. هور بود و بوی آدمیزاد. بوی گوشت سوخته و ناله‌هایی که رزمنده‌ها از شدت سوختگی به زبان می‌آوردند: «سوختم سوختم یا زهرا...». عراق با چند هلی‌کوپتر منطقه را محاصره کرد. یکی از رزمنده‌ها به حاج‌علی گفت: «حاجی جمع کن برویم.» شهید هاشمی او را راهی کرد و خودش مشغول شد تا اسناد و مدارک نظامی را از بین ببرد. نمی‌خواست آنها به‌دست دشمن بیفتد. جزایر مجنون محاصره شده بود. حاج علی و همرزمانش سوار ماشین شدند. دستور بود، باید معرکه را ترک می‌کردند اما هلی‌کوپتر جلوی آنها را گرفت. سمت چپ‌شان نیزار و سمت راست‌شان باتلاق بود. او و همرزمانش به سوی نیزارها دویدند. یکی‌دو نفرشان اسیر شدند. اما از حاج‌علی خبری نشد. حیدرپور می‌گوید: «تا نشستن هلی‌کوپتر اغلب حاج علی را دیده بودند اما بعد از آن هیچ‌کس او را ندید. عده‌ای گفتند که حاج‌علی در نیزارها شهید شده و بعضی هم گفتند به اسارت درآمده است.» تا سال‌ها کسی خبر نداشت چه بر سر این فرمانده جوان آمده تا اینکه در سال ۸۹ پیکر او کنار رود پیدا شد. بی‌دست و بی‌سر، با پهلویی شکافته شده، که خود سیددستار سبز رنگش را به آن بسته بود.»

مکث

پاهایش تاول زد و دم نزد

سیدصباح موسوی، از همرزمان شهید هاشمی است. درباره او می‌گوید: «حاج‌علی مثل برادرم بود. حتی یک لحظه هم نمی‌توانستم از او دل بکنم. روزی که درگیری شدید شد من به دستور حاج‌علی باید یک اسیر عراقی را به پشت جبهه منتقل می‌کردم. در راه برگشت به منطقه یکی از دوستان را دیدم که گفت کجا می‌روی؟ جزیره سقوط کرد. با شنیدن این حرف دنیا دور سرم چرخید. هر چه صبر کردم خبری از او نشد. نمی‌دانستم شهید شده یا اسیر. حال بدی داشتم.» او هربار که به یاد پاهای تاول زده حاج‌علی می‌افتد منقلب می‌شود و می‌گوید: «شهید هاشمی از بس که در تکاپو بود پاهایش زخم شده بود. تعداد تاول‌ها آنقدر زیاد بود که نمی‌توانست حتی پوتین بپوشد. مرتب می‌گفتم حاج علی تاول‌ها را درمان کن. می‌گفت بنذار خیالم از جزایر مجنون راحت شود بعد می‌روم تهران دوا و درمان می‌کنم. هربار یاد تاول‌ها می‌افتم گریه می‌کنم.»

مکث

فرمانده خلاق و خوشفکر

عبدالفتاح اهوازیان، داماد و همرزم شهید هاشمی ناگفته‌های زندگی سردار هور را بازگو می‌کند: «حاج‌علی همه فن حریف بود. فوتبال بازی می‌کرد. درس حوزوی خوانده بود. رشته پزشکی قبول شده بود اما آخر سر فرمانده جنگ شد. بچه که بود برگه‌ای سر در خانه چسبانده بود که به دانش‌آموزان ضعیف صلواتی درس می‌دهد. او در روزهای جنگ، اقتصاد مقاومتی را در جبهه اجرا می‌کرد. در قرارگاه مجموعه‌ای به اسم مهندسی سری درست کرده بود. آنها موظف بودند مشکلات بچه‌های هور را رفع کنند. آنها موتور گازی طراحی کرده بودند که بدون صدا در آب حرکت می‌کرد. حاج علی اخلاق خاصی داشت و با همه مهربان و خودمانی بود. در کنار رزمنده‌ها می‌خوابید. خیلی از نیروها نمی‌دانستند که او فرمانده است. همسرش هم بعد از شهادت سردار متوجه شد که او فرمانده بوده است.»

گفت‌وگو با پدر محسن حاجی‌حسنی کارگر؛ قاری مشهدی که در حادثه منا به شهادت رسید

انس با قرآن از کودکی

گزارش

فرنیا عرب‌امینی
روزنامه‌نگار

قرائت قرآن را از کودکی شروع کرد. جلوی تلویزیون می‌نشست و مثل قاریان قرآن سوره‌ای که تازه یاد گرفته بود را تکرار می‌کرد. پسرک دوست داشتنی دنیای زیبایی ساخته بود برای خودش. انگار هیچ نوایی جز صوت قرآن روح لطیفش را آرام نمی‌کرد. به‌جای هیاهو در کوچه و بازی با همسالان خود بیشتر وقتش را به این کار می‌گذراند؛ زمزمه کلام خدا. بزرگ‌تر که شد همراه پدر و برادر بزرگ‌ترش در جلسات قرآن شرکت می‌کرد. استعداد عجیبی در یادگیری علوم قرآنی داشت و همین باعث شد زمینه آموزش او نزد استادان برجسته فراهم شود. محسن حاجی حسنی کارگر هنوز پا به دوره جوانی نگذاشته بود که بارها در مسابقات شرکت کرد و هربار موفق به کسب مقام برتر شد. او حتی از قاریان و موذن‌های حرم رضوی شده بود. این قاری نامی کشور سرانجام سال ۹۴ در حادثه منا به شهادت رسید. با محمدمهدی حاجی حسنی، پدر شهید گفت‌وگو کرده‌ایم.

۲ماه از پاییز گذشته بود که محسن به دنیا آمد. فرزند آخر خانواده بود. از همان بچگی علاقه زیادی به خواندن قرآن داشت چرا که مرتب همراه پدر یا برادر بزرگ‌ترش در جلسات قرآن شرکت می‌کرد. با اینکه سنی نداشت اما شنیدن صدای قرآن او را به وجد می‌آورد. ۳ساله بود که همراه پدر به محفل قرآن رفته بود در آنجا سوره کوثر را خواند. آنقدر زیبا و با احساس این سوره را قرائت کرد که حضار تا چند دقیقه او را تشویق می‌کردند. همین کودک شیرین‌زبان را سرشوق آورد و در مسیری انداخت که پدر و مادر آرزوی آن را داشتند. همان روز استاد یک نوار کاست قرآن به او داد؛ هدیه‌ای ارزشمند که به مذاق قاری کوچک خوش آمد. او به جای بازی کردن گوش دادن به این نوار کاست رویه‌اش شده بود. انگار خسته نمی‌شد. برای اینکه خودش را شبیه قاریان کند؛ روسری سفید مادرش را روی دوش خود می‌انداخت و حرکات آنها را انجام می‌داد. مادر که از علاقه او برای یادگیری قرآن خبر داشت؛ خودش زمینه یادگیری را برای محسن ۳ساله فراهم کرد.

باورش نمی‌شد نفر اول کشور شده

محسن مرتب با پدر و برادرش در محافل قرآنی حضور داشت او که حالا پا به دوره نوجوانی گذاشته بود بارها در مسابقات شرکت کرد و هر بار مقام برتر را از آن خود کرد. او در سال ۸۱ برای نخستین بار در مسابقات سازمان اوقاف و امور خیریه شرکت کرد و موفق به کسب رتبه اول کشوری شد. بعد از آن هم به عربستان رفت تا با حضور در مسابقات بین‌المللی نام ایران را پرافتخار کند. شنیده بود که هر کس برای نخستین بار نگاهش به خانه کعبه بیفتد هر آرزویی داشته باشد برآورده می‌شود. محسن هم در دل دعا کرد که خدا در راه قرآن او را یاری کند تا بتواند از قاریان بین‌المللی شود. با اینکه همه توانش را برای این مسابقه گذاشته بود اما به‌دلیل کم لطفی‌های صورت گرفته از کشور میزبان؛ اتفاقات خوبی نیفتاد. پدر تعریف می‌کند؛ «بعد از مسابقات عربستان محسن در هیچ مسابقه دیگری شرکت نکرد تا سال ۹۳. دلایل شخصی خودش را داشت. همین سؤالات زیادی را در ذهن اطرافیان ایجاد کرده بود که شاید محسن می‌ترسد یا اینکه اصلا قاری نیست. سال ۹۳ استادان نامی قرآن او را تشویق کردند تا در مسابقه بین‌المللی مالزی حضور پیدا کند.» محسن به مالزی رفت؛ سفری که می‌توانست یک‌بار دیگر کشورش را صدرنشین کند. محسن وقتی در جایگاه قرار گرفت و آیات قرآن را تلاوت کرد حال خوشی داشت. یک حس سبکبالی. مسابقه تمام شد و همه قاریان منتظر برای اعلام نتایج. در کمال ناباوری شنید که رتبه نخست را به‌دست آورده است. البته تعجبش به این دلیل نبود که توانمندی خود را کمتر از دیگر قاریان می‌دید بلکه شنیده بود در کشور مالزی مرسوم است مقام اول فقط از آن قاریان بومی آنجا می‌شود. انس با قرآن باعث شده بود رفتار محسن قرآنی شود. حسن خلق و چهره بشاش او هیچ وقت از یاد خانواده و اقوام نمی‌رود. تفریح و سرگرمی‌اش با دیگر همسالانش فرق می‌کرد. بیشتر وقتش به تحقیق در امور قرآنی سپری می‌شد و اگر می‌خواست کمی تفریح کند سراغ ورزش می‌رفت.

یاد

حامد یزدانی: روزنامه‌نگار

خاطره صادق آهنگران از حج

هتک حرمت به زوار ایرانی در حج ۳۵سال پیش

یکی از برنامه‌های فرهنگی صادق آهنگران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون، نوحه‌خوانی در جوار خانه خدا در ایام حج بوده است. او بیش از ۶۰بار در قالب حج تمتع یا عمره و از طریق سپاه، بعثه امام خمینی(ره) یا بیت رهبری به حج رفته و در آنجا دعا و نوحه خوانده است. واقعه مهم زندگی حاج صادق آهنگران در سفرهایش به عربستان، حضور او در فاجعه خونین حج سال ۱۳۶۶ به همراه پدر و مادرش است که خاطره تلخی در ذهن او به جای گذاشته است. او در رثای شهدای آن حادثه نوحه‌ای خوانده که سربند آن «مکه شد کربلا واویلا - از جور اشقیا واویلا» است. در ادامه به شرح خاطرات حاج‌صادق آهنگران از مشرف شدن به سفر حج که در کتاب تاریخ شفاهی خود با عنوان «با نوای کاروان» توسط مرکز اسناد و تحقیقات دفاع‌مقدس در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است، می‌پردازیم. این مداح روایت می‌کند:
یادم هست که نخستین بار، سال ۵۹، قرار شد با حسین علم‌الهدی به حج بروم. برنامه‌ریزی کردیم در مراسم برائت از مشرکین تعدادی عکس و پوستر امام خمینی(ره) را بین حجاج سایر کشورها توزیع کنیم. علم‌الهدی موضوع را با آقای محسن رضایی در میان گذاشت. آقا محسن هم برای کسب تکلیف، به دفتر حضرت امام(ره) اطلاع داد که ما قصد داریم چنین کاری انجام بدهیم. وقتی امام(ره) از ماجرا مطلع شدند، مخالفت کردند و گفتند: «این کار صلاح نیست.» البته آن سال من توفیق پیدا نکردم که به حج مشرف شوم. بنابراین، نخستین حضورم در مراسم حج، در سال ۶۰ بود. آن سال، همراه کاروان بعثه زودتر از سایر کاروان‌ها عازم عربستان شدم.

همراه با پدر و مادر در فاجعه خونین مکه

سال ۶۶ بود که پدر و مادرم با یکی از کاروان‌های اهواز به حج مشرف شدند. من هم آن سال در مکه بودم. در آن سال توفیق خواندن قسمت مرثیه دعای کمیل را در مدینه در جوار ائمه بقیع داشتم که هیچ‌وقت لذت آن را یادم نمی‌رود. هر سال، ایرانی‌ها در سفر حج ۲راهپیمایی بزرگ در مدینه و مکه برگزار می‌کردند. آن سال هم طبق معمول، قرار بود روز هشتم ذی‌الحجه مراسم برائت از مشرکین برگزار شود. در این راهپیمایی بزرگ، حجاج ایرانی و حجاج خیلی از کشورهای دیگر، حضور پیدا می‌کردند و شعار «مرگ بر آمریکا» «مرگ بر اسرائیل» سر می‌دادند و صدای آنها سراسر خیابان‌ها را فرامی‌گرفت. آن روز صبح قبل از شروع راهپیمایی، در بعثه رهبری مشغول خواندن شعری بودم که یکی از دوستانم آمد و گفت: «حاج صادق، امروز اوضاع غیرعادی است. سعودی‌ها مثل هر سال نیستند. خیابان‌ها پر از نیروهای نظامی و امنیتی است.» در همین حین، حجت‌الاسلام هادی غفاری وارد بعثه شد و با ناراحتی گفت: «وضعیت مکه اصلاً عادی نیست. اوضاع به‌هم‌ریخته و مشکوک است» بلافاصله فؤاد کریمی، نماینده اهواز در مجلس شورای اسلامی که عرب‌زبان بود، آمد و گفت: «من از شرطه‌ها پرسیدم که چه خبر است؟ برای اینکه به من مشکوک نشوند، گفتم که عراقی هستم و از این راهپیمایی ایرانی‌ها ناراحتم. می‌خواهم با شما همکاری کنم. آنها بعد از شنیدن حرف من پوزخندی زدند و گفتند که ما خودمان امسال می‌خواهیم خون به‌پا کنیم تا درس عبرتی برای ایرانی‌ها شود و دیگر از این کارها نکنند.»
نیروهای سپاه به نماینده امام در امور حج گفته بودند که اوضاع چندان مساعد نیست و احتمالاً سعودی‌ها قصد انجام دادن اقداماتی را دارند، اما ایشان گفته بودند که مراسم حج باید برگزار شود... در بعثه رهبری برنامه‌ریزی شده بود که جانبازها در راهپیمایی، چند صف عقب‌تر از بقیه باشند و عده‌ای از جوان‌های تنومند و جسور جلوی صف حرکت کنند که اگر درگیری شد، آنها صف سعودی‌ها را بشکنند و بقیه جلو بروند. بین ما و جانبازها یک فضای خالی به وسعت ۴۰ متر بود... سریع به سمت صف جلو رفتم. هنوز چند دقیقه از شعار دادن آقای مرتضایی‌فر که می‌گفت: «الموت لآمریکا، الموت لاسرائیل» نگذشته بود که پلیس و نیروهای نظامی سعودی درگیری را شروع کردند. آنها هم از جلو و هم از پشت سر راهپیمایان تیراندازی می‌کردند.

سعودی‌ها به صغیر و کبیر رحم نکردند

ما صف اولی‌ها با سرعت به‌طرف سعودی‌ها حرکت کردیم و به آنها فشار آوردیم تا عقب بروند. آنها ترسیدند و عقب‌نشینی کردند. من فریاد می‌زدم و به مردم می‌گفتم کسی نترسد. در آن گیرودار، یک‌دفعه یک شرطه با باتوم به سرم زد. گیج شدم و سرم غرق خون شد، ولی توجهی نکردم و کارم را ادامه دادم. سعودی‌ها با گلوله و آب جوش و باتوم و سنگ تلاش می‌کردند ایرانی‌ها را پراکنده کنند. به صغیر و کبیر هم رحم نمی‌کردند. محل درگیری ما زیر پل حجّون بود. از جانم گذشته بودم و با تمام وجود مقاومت می‌کردم. حین سنگ‌اندازی به‌طرف مأموران آل سعود، دیدم یکی از حجاج ایرانی را از بالای پل به پایین انداختند. عده‌ای از پیرمردها، پیرزن‌ها و جانبازها زیر دست‌وپا افتادند و کشته شدند. پلیس عربستان دست از تیراندازی برنمی‌داشت. آنها با قساوت تمام، عده زیادی از حجاج را به شهادت رساندند...
وقتی درگیری شروع شد، حجاج فلسطینی و لبنانی نهایت محبت را در حق حجاج ایرانی انجام دادند و در هتل‌هایشان را به روی آنها باز کردند تا ایرانی‌ها به آنجا پناه ببرند. مادرم هم همراه عده دیگری از حجاج ایرانی به یک هتل فلسطینی پناه برده و تا پایان درگیری همانجا مانده بود. بعد هم آنها کمک کرده و او را تا هتل اهوازی‌ها رسانده بودند. گمان می‌کنم در آن درگیری، نزدیک به ۳۰۰ نفر از حجاج ایرانی شهید و حدود ۶۰ تن از نیروهای سعودی کشته شدند.*

*** در روز جمعه ۹ مرداد ۱۳۶۶، نیروهای امنیتی آل سعود به حجاج ایرانی که شعار «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» می‌دادند، حمله کردند. این فاجعه در زمان حکومت ملک فهد رخ داد و در پی آن، ۲۷۵ حاجی ایرانی و ۴۵ نفر از حجاج کشورهای دیگر به شهادت رسیدند.**